

ما أن طالبتة زهرة بالقبلات والمتعة ، حتى تصيب عرقاً . واكتسي
وجهه بالحمرة خجلاً ، لذا سارع بالوقوف طالباً منها السماح له
بالرحيل كي يمارس الصيد ، فقد توسطت الشمس السماء واشتد
لهيبها دون أن يصيد شيئاً ، ولكي يخفف من وقع الصدمة عليها ،
وعدها بأن يلتقيا في يوم الجمعة القادم لكي يصلها ما انقطع

گفت : دريغا که نکرده شکار
هیچ نیفتاده تفنگم به کار
کور وگوزنی نروده بر زمین
کبک نیاویخته بر قاج زین
سایه برفت وپرید آفتاب
شد سر ما گرم چو این جوی آب
سوخت ز خورشید رخ روشنم
غرقِ عرق شد ز حرارت تنم

ه - خانگیانم نگران منسد
چشم به ره منتظران منسد
صحبت عشق وهوس امروز بس
منتظران را به لب آمد نفس
جمعه دیگر لب این سنگ جو
باد میان من وتو راندهوو (۱)